

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثُمَّ إِنَّ طَرِيقَ تَقْسِيطِ الثَّمَنِ عَلَى الْمَمْلُوكِ وَ غَيْرِهِ يَعْرِفُ مِمَّا تَقَدَّمَ فِي بَيْعِ مَالِهِ مَعَ مَالِ الْغَيْرِ مِنْ أَنَّ الْعِبْرَةَ بِتَقْوِيمِ كُلِّ مِنْهُمَا مُنْفَرِداً، وَ نِسْبَةِ قِيَمَةِ الْمَمْلُوكِ إِلَى مَجْمُوعِ الْقِيَمَتَيْنِ...»

چگونگی تقسیت ثمن

در این مساله بعد از این که فرموده: معامله نسبت به مملوک و آنچه که قابلیت تملک دارد صحیح است، بحث در این است که ثمن را چگونه باید تقسیت کرد؟

در اینجا که بایع مملوک و غیر مملوک، مثل شاة و خنزیر را در معامله واحد به هزار تومان فروخته، حال که می‌گوییم معامله نسبت به شاة صحیح است و نسبت به خنزیر باطل، ثمن را چگونه باید تقسیت و توزیع کرد؟ و چه مقداری از این ثمن در مقابل شاة قرار می‌گیرد؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: طریقه تقسیت، همان طریقی است که در دو مساله قبل، که مالک مال خودش و مال غیر را می‌فروخت، بیان شد، که در آنجا دو طریق و بلکه سه طریق ذکر کرده‌اند.

یک طریق، طریق مشهور بود که مرحوم شیخ(ره) آن را نپذیرفتند.

طریق دوم، طریق خود شیخ(ره) بود، که فرموده: هر کدام از این دو را منفرداً قیمت کرده، بعد قیمت‌ها را جمع می‌زنیم و نسبت هر کدام را به این مجموع قیمتین محاسبه می‌کنیم و به همین نسبت از ثمن کم می‌کنیم، مثلاً در ما نحن فیه می‌گوییم: اگر در بازار شاة را به تنهایی بخواهند بفروشند، قیمتش مثلاً پنجاه تومان است و اگر خنزیر را بخواهند بفروشند، قیمتش مثلاً سی تومان است، که این قیمت‌ها را جمع می‌زنیم، کع می‌شود هشتاد تومان، حال نسبت بین پنجاه و هشتاد را حساب کرده و به همین نسبت از ثمن معامله، که مثلاً ده تومان است، کم می‌کنیم.

پس طریقه تقسیت در اینجا، همان طریقی است که در آن مساله عنوان شد.

نکته

نکته‌ای که وجود دارد، این است که این اموری که در اینجا می‌گوییم: «لایقبل التملک»، مثل این که کسی عبد و حر را با هم در

یک معامله فروخته، که حر قابلیت ملکیت ندارد، یا شاة و خنزیر را در یک معامله فروخته، با فرض این که خنزیر قابلیت تملک ندارد، چگونه اینها را قیمت گذاری کنیم؟

اولا این نکته را دقت بفرمایید که: بعضی از امور مالیت دارند، اما قابلیت تملک ندارند، مثلا خنزیر مالیت دارد، اما از نظر شرعی قابلیت تملک ندارد و همچنین خمر، لذا فرموده‌اند: این خمر و خنزیر را باید «عند من یراهما مالا» قیمت گذاری شود.

مقوم کیست؟

در اینجا اگر مقوم را بخواهیم از اهل کفر قرار دهیم، این به درد نمی‌خورد، چون باید دو نفر قیمت گذاری کنند، که مسلمان و عادل باشند، که آن وقت مسلمان عادل چگونه می‌تواند خمر یا خنزیر را قیمت گذاری کند؟

شیخ(ره) فرموده: راهش این است که یا این دو نفر مسبوق به کفر باشند، قبلا مثلا نعوذ بالله کافر بودند، زمانی خمر و خنزیر را استعمال می‌کردند و لذا قیمت اینها در دستشان هست.

عرض می‌کنم که و یا این که اگر مسبوق به کفر نیستند، مجاور با کفارند، محلی که زندگی می‌کنند مجاور با کفار است، که بالاخره به گوششان می‌خورد که قیمت خمر و خنزیر چقدر هست.

بله یادم افتاد این جریان را که گفته‌اند: یک آقای در زمان طاغوت، در بالای منبر گفته بود که: آخر چرا می‌روید صد تومان پول یک شیشه خمر را می‌دهید؟ گفته‌اند: یک کسی گفته بود که: آقا به شما گران فروختند، حال بالاخره فرضش که مانعی ندارد و محال هم که نیست.

افرادی هستند که کافر بودند، بعد مسلمان شدند، الان هم مساله مجاورت که خیلی مساله شایعی هست، لذا مساله تقویمش مشکلی ندارد.

حال اگر این را بگویید که: اصلا کجا مسلمانی پیدا می‌شود که یک گوسفند و یک خوک را با هم در یک معامله بفروشد، که آن هم کم اتفاق می‌افتد.

اگر مملوک و غیر مملوک را به عنوان مملوک بفروشد

آخرین نکته‌ای که بیان کرده‌اند این است که اگر خمری را به عنوان خل بفروشند، یعنی مایعی هست که واقعا خمر است، اما آن را به عنوان خل فروختند، یا خنزیری را به عنوان گوسفند فروختند، مثلا شخص می‌گوید: این دو گوسفند را به هزار تومان فروختم، بعد معلوم می‌شود که یکی از اینها واقعا خنزیر بوده است، حال آیا در اینجا باید خنزیر را نزد کسی که یراهما مالا قیمت کنیم، یعنی بگوییم: این خنزیر به عنوان خنزیر قیمتش چقدر است، یا این که در اینجا چون ثمن معامله از اول به عنوان دو گوسفند بوده، باید این خنزیر را به عنوان گوسفند قیمت گذارییم؟

شیخ(ره) فرموده: بعضی از فقهاء در اینجا که معامله از اول به عنوان الخنزیر نبوده، بلکه به عنوان گوسفند بوده، یا خمر را به عنوان خل فروخته، فرموده‌اند: باید به قیمت خل و به قیمت شاة قیمت گذاری کنیم.

تطبيق عبارت

«ثم إنَّ طريق تقسيط الثمن على المملوك و غيره يعرف ممّا تقدّم في بيع ماله مع مال الغير»، طريق تقسيط ثمن بر مملوك و غير مملوك، از آنچه كه گذشت در دو مساله قبل، در بيع مال خودش با مال غير دانسته مي شود، «من أن العبرة بتقويم كلّ منهما منفرداً»، اعتبار و عبرت به قيمت گذاري هر کدام از آن دو به تنهائي است، كه قيمتش چقدر است؟ آن هم به تنهائي قيمتش چقدر است، «و نسبة قيمة المملوك إلى مجموع القيمتين»، و نسبت قيمت آنچه كه قابليت تملك را دارد به مجموع قيمتين و نه به قيمت المجموع.

البته غير از طريق مشهور و طريق شيخ (ره)، مرحوم سيد صاحب عروه (ره) هم يك طريق براي قيمت گذاري و تقسيط داشته، كه در همين حاشيه مكاسبشان بيان كرده اند، كه تقريباً متاخرين و محققين مثل امام (قدس سره الشريف) در كتاب البيع و عده زيادي بر آن اعتماد كرده و آن را اجود الطرق مي دانند.

«لكنّ الكلام هنا في طريق معرفة قيمة غير المملوك»، اما كلام در اينجا، در طريق معرفت قيمت غير مملوك است، كه غير مملوك را چگونه قيمت گذاري كنيم «و قد ذكروا أن الحرَّ يُفرض عبداً بصفاته و يقوّم»، كه گفته اند: در حر فرض مي شود، كه به عنوان عبد به صفات عبد است، يعني همين آدم اگر عبد بود و صفاتي كه الان دارد، به عنوان عبد داراي اين صفات بود، چقدر در بازار قيمت داشت؟ همان قيمت را براي حر قرار مي دهند و قيمت گذاري مي شود. «و الخمر و الخنزير يقوّمان بقيمتيهما عند من يراهما مالاً»، خمر و خنزير هم، به قيمت اين دو نزد كساني كه اينها را مال مي دانند، قيمت گذاري مي شود، «و يعرف تلك القيمة بشهادة عدلين مطلعين على ذلك»، و اين قيمت هم، به شهادت دو عادل كه اطلاع دارند بر قيمت اين دو، فهميده مي شود. «لكونهما مسبوقين بالكفر أو مجاورين للكفار»، چون مسبوق به كفر يا مجاور كفارند.

باز اين جريان يادم افتاد كه در اوائل پيروزي انقلاب بود، يكي از بزرگان قم، در مجلسي كه همه از اهل علم و بزرگان بودند، از انقلاب تعريف مي كرد و بحث همين مساله خمر شد، كه مي گفت: خمر قبل از انقلاب خيلي ارزان بود، اما الان خيلي گران شده، بعد به يكي از آقايان خطاب كرده و گفت: مگر اينطور نيست كه گران شده؟ يعني او را براي اين كار مطلع قرار داد.

تنها فرعي كه باقي ماند اين است كه «و يشكل تقويم الخمر و الخنزير بقيمتيهما إذا باع الخنزير بعنوان أنها شاة و الخمر بعنوان أنها خلّ فبان الخلاف»، اشكال هست در اين مورد كه خمر و خنزير را به قيمت خودش تقويم كنيم، اگر خنزير را به عنوان گوسفند، يا خمر را به عنوان خل بفروشد، بعد معلوم شود كه اين خل نبوده، بلكه خمر بوده و يا شاة نبوده، بلكه خنزير بوده، كه در اينجا ديگر نمي توانيم به عنوان خمر يا خنزير آن را قيمت گذاري كنيم، «بل جزم بعضاً هنا بوجوب تقويمهما قيمة الخلّ و الشاة، كالحرّ»، اين ترقي از اشكال است، كه بعضي گفته اند: مساله محل اشكال است، بعد عده اي ترقي كرده و جزم پيدا كرده اند به اين كه بايد اين خمر و خنزير را به عنوان خل و شاة تقويم كنيم.

(سوال) پس قاعده كلي را اين گونه ارائه مي دهيم، كه اگر كسي «ما يقبل التملك و ما لا يقبل» را باهم بفروشد، اعم از اينكه خودش متوجه باشد، يا متوجه نباشد، كه متوجه نبودن مصاديقي دارد، گاهي اصلاً متوجه نيست كه در اسلام خنزير «لا يقبل التملك»، گاهي هم متوجه اين هست، اما شبهه مصادقيه دارد و خيال مي كند اين گوسفند است، كه در باب خمر و خل، ديگر اشتباه خيلي به وضوح محقق مي شود. خيال مي كند اين مايع خل است، حال بعد معلوم شد خمر است، معامله نسبت به اين مقدار يقيناً باطل است، منتها بحث در اين است كه قيمت و ثمن را چگونه توزيع كنيم؟

اگر بخواهيم هر دو را به عنوان خل قيمت كنيم و جمع بزنيم، يك جمعي دارد، كه مثلاً مي گوييم: اين ده كيلو، صد تومان است. اين ده كيلو خل هم مثلاً صد تومان، صد به علاوه صد مي شود دويست، پس بايد يك دوم ثمن را به مشتري برگرداند، اما اگر

بگوئیم: این ده کیلو به عنوان خل صد تومان، که درست است که در واقع خمر است، اما اگر به عنوان الخل باشد، قیمت دیگری دارد.

ولایت اب و جد

مساله دیگری که در اینجا شروع کرده‌اند، در اوائل بحث فضولي فرموده‌اند که: یکی از شروط متعاقدين این است که متعاقدين؛ یا مالکین باشند، یا مازونین من المالکین و یا مازونین من الشارع.

حال در اینجا بحث در این است که افرادی که مازونین من الشارع هستند، مثل اب و جد، که ولایت بر تصرف در اموال صبی را دارند، دلیل این مساله چیست؟

شیخ(ره) فرموده: سه دلیل دارد؛ یک دلیل روایات کثیره‌ای است، که از حد خبر واحد متجاوز است، اما به حد تواتر نرسیده، بلکه در حد استفاضه است، که شیخ(ره) به بعضی از این روایات، در اثناء بحث اشاره کرده‌اند.

دلیل دوم این است که در باب نکاح روایاتی داریم و فقهاء هم فتوی داده‌اند که پدر نسبت به دختر صغیره خودش ولایت دارد، که می‌گوییم: اگر در باب نکاح ولایت باشد، در باب بیع و شراء برای بچه، به طریق اولی تصرفش نافذ است.

دلیل سوم هم اجماع است.

اصل این مساله مسلم هست و تردیدی در آن نیست، بلکه محل بحث و نزاع در شروط و قیود این مساله است.

شرطیت عدالت برای ولی

یکی از مسائلی که محل بحث است این که آیا هر پدری و هر جد پدری بر بچه ولایت دارد و تصرفش نافذ است، یا این که عدالت معتبر است؟

مشهور گفته‌اند: عدالت معتبر نیست، پدر اگر فاسق هم باشد، می‌تواند در اموال فرزندش تصرف کند، که مرحوم شیخ(ره) دو دلیل، بلکه سه دلیل برای مشهور در اینجا نقل کرده‌اند.

دلیل اول اصل است، «للاصل»، که مشخص نیست که مراد شیخ(ره) از این اصل چیست؟ امام(قدس سره الشریف) در کتاب البیع برای این اصل در کلام شیخ(ره) سه احتمال داده‌اند.

اهمیت کتاب البیع امام(ره)

من این را مکرر گفته‌ام که: آقایانی که اهل کار هستند و می‌خواهند کار علمی و دقیق کنند، بعد از این کتاب مکاسب، لااقل یک یا دو جلد، اگر خیلی واقعا کما هو حقه بخواهند کار کنند، همه مجلدات کتاب البیع امام(ره) را باید با دقت بحث کنند.

این کتاب بسیار کتاب مشکل، دقیق و حاوی تحقیقاتی است، که متأسفانه هنوز بروز نکرده، اما بسیار حاوی تحقیقات است، لذا

حتما بعد از این کتاب مکاسب، اگر موفق شوید، حتی چند سال این کتاب را نزد کسی که مسلط باشد، فرا بگیرید، تا از بسیاری از این بحثهای خارجی که الان هست، بی نیاز شوید.

این کتاب مطابق با متن شیخ(ره) است، یعنی متن بحث خارج امام(ره) بوده است، بحث خارجی هم بوده، که در نجف فرموده‌اند، اختصاص به اوائل سنین جوانیشان هم ندارد، بلکه در بهیوه پختگی علمی ایشان بوده، که بیش از دوازده سال هم طول کشیده و به قلم خود امام(ره) هم هست.

بسیاری از مطالب مشکل شیخ(ره) را امام(ره) به راحتی حل کرده و بسیاری از استدلالات شیخ(ره) را به بیانات دقیق و عمیقتری بیان کرده‌اند.

مطالب دقیق مرحوم محقق اصفهانی(ره) را در سه چهار سطر آورده و در یکی دو صفحه به آن اشکال می‌کند، مرحوم ایروانی(ره) را دارد. مرحوم نائینی(ره) را دارد، یعنی آنچه که قابل تعمق و دقت است، امام(ره) متعرض شده است.

احتمالات برای اصل در کلام شیخ(ره)

امام(ره) برای این للاصل سه احتمال بیان کرده‌اند و مرحوم شهیدی(ره) هم در حاشیه دو احتمال داده است.

یک احتمال این است که اصل، یعنی «اصالة عدم الاشتراط»، که شک می‌کنیم که آیا عدالت شرطیت دارد یا نه؟ اصل عدم اشتراط است، که به آن اشکال شده، که این اصل حالت سابقه ندارد.

احتمال دوم که فقط در کلمات شهیدی(ره) است و در کلمات امام(ره) نیست، این است که بگوییم: «للاصل» یعنی اصل عدم الدلیل، که قاعده‌ای داریم که «عدم الدلیل دلیل علی العدم»، یعنی دلیلی نداریم بر این که عدالت معتبر است، پس همین که دلیلی نداریم، دلیل بر عدم شرطیت آن است، که در اموری که مردم به آن احتیاج دارند این قاعده هست.

منتها مبنای این قاعده را خیلی‌ها قبول ندارند و می‌گویند: دلیلی بر اعتبار این قاعده نداریم و اصلا این از دلیلیت ساقط می‌شود و در اینجا دلیلیت ندارد، چون اطلاقاتی داریم و اطلاقات هم از ادله اجتهادیه است، که با وجود دلیل اجتهادی، دیگر اصلا نوبت به اینها نمی‌رسد.

دلیل دوم: روایات

دلیل دوم مشهور برای عدم اعتبار عدالت، اطلاقات روایاتی است که در این باب وارد شده، که مطلق است و در روایات می‌گوید: «انت و مالک لایبک» و کاری ندارد که این پدر عادل باشد یا نباشد.

دلیل سوم: اجماع

دلیل سوم مشهور، اجماعی است که از تذکره در یک مورد خاص وارد شده، که مرحوم علامه(ره) در تذکره فرموده: اگر پدری فاسد شد، اجماع داریم که فسق، ولایت او را در باب نکاح از بین نمی‌برد، که اگر فسق، ولایت را در باب نکاح از بین نبرد، در باب بیع و شراء به طریق اولی هست.

قائلین به اعتبار عدالت

در مقابل مشهور دو نفرند که قائل‌اند عدالت معتبر است؛ یکی ابن حمزه (ره) در کتاب وسیله و دوم فخر المحققین (ره) در ایضاح، که گفته‌اند: عدالت معتبر است.

ادله‌ای که آورده‌اند، تقریباً دو دلیل است، یک دلیل این است که ولایت یعنی سرپرستی کند برای بچه‌ای که قدرت بر تصرف در مالش را ندارد، که تقریباً ولایت جنبه حفظ بچه و دفاع از اموال بچه را دارد، حال آیا شارع متعال می‌تواند چنین منصبی را به یک فاسق بدهد؟

اینها گفته‌اند: محال است که شارع چنین منصبی را به یک فاسق بدهد، چون کسی که ولایت دارد، آثاری هم دارد، اگر مثلاً زید ولایت دارد، وقتی گفت: من فروختم، باید قبول کنیم، وقتی گفت: برای بچه خریدم، باید قبول کنیم، آیا شارع می‌تواند فاسق را در این منصب قرار دهد، به طوری که اخبارت او اقرارات او مورد قبول باشد؟ این محال است.

دلیل دوم هم آیه شریفه **«وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»*** است، که گفته‌اند: فاسق مصداق ظالم است و آیه هم می‌فرماید: رکون به ظالم نکنید، یعنی رکون به فاسق هم نداشته باشید، در حالی که جعل ولایت برای فاسق، رکون به ظالم است.

بعد مرحوم شیخ (ره) هر دو دلیل اینها را جواب داده‌اند.

این نکته را هم بد نیست بدانید، که مرحوم سید (ره) که واقعا یکی از بهترین حواشی را بر مکاسب دارند، در حاشیه به اینجا که رسیده، تا اول خیارات دیگر حاشیه‌ای ندارند.

تطبیق عبارت

«مسألة يجوز للأب و الجد أن يتصرفا في مال الطفل بالبيع و الشراء»، برای پدر و جد پدری جایز است که در مال طفل به بیع و شراء تصرف کنند، «و يدلّ عليه قبل الإجماع»، دلالت دارد بر این جواز تصرف قبل از اجماع، یعنی این اجماع مدرکی است و مستندش همین دلیلهایی باشد که می‌خواندیم. گاهی می‌گوییم: بعد الاجماع، یعنی اجماع یک دلیل مستقل تامی است، اما قبل الاجماع یعنی ادله دیگری داریم، کخ اجماع ممکن است متخذ از آن ادله باشد، «الأخبار المستفیضة المصرّحة في موارد كثيرة»، اخبار مستفیضه در موارد زیادی که بعداً به بعضی از آنها اشاره می‌شود، «و فحوى سلطنتهما على بضع البنات في باب النکاح»، فحوائی این که پدر و جد پدری سلطنت بر بضع بنت در باب نکاح دارند.

اگر در ذهن شریفان باشد، در صفحه 126 مکاسب، مرحوم شیخ (ره) همین مساله نکاح و بیع را مطرح کرده و نتیجه گرفته‌اند که اولویت در عکس است.

«و المشهور عدم اعتبار العدالة؛ للأصل و الإطلاقات»، دلیل اولی که برای مشهور ذکر شده اصل است، که عرض کردم که بگوییم: اصل عدم شرطیت عدالت، به معنای استصحاب، یا اصالة عدم الدلیل دلیل علی العدم، یا معنای سومی باز در کلمات امام (قدس سره) هست که فرموده‌اند: اصل به این معناست که بگوییم: یقین داریم به این که جعل شارع به ولایت تعلق پیدا کرده، اما نمی‌دانیم علاوه بر این که به ولایت جعل شارع تعلق پیدا کرده، به این قید هم تعلق پیدا کرده یا نه؟ که اصل عدم تعلق است، که این با استصحاب عدم ازلی و اینها فرق پیدا می‌کند، اصل عدم تعلق جعل شارع به این قید مشکوک است و اطلاقات «انت و مالک لابیک»، «و فحوى الإجماع المحكي عن التذكرة على ولاية الفاسق في التزويج»، و فحوائی اجماعی که از تذکره بر ولایت

فاسق در تزویج حکایت شده، که توضیح دادیم.

«خِلافًا لِلْمَحْكِيِّ عَنِ الْوَسِيلَةِ وَالْإِيضَاحِ فَاعْتَبَرَاهَا فِيهِمَا»، این دو نفر در این دو کتاب، عدالت را در اب و جد معتبر دانسته‌اند، «مستدلًا فِي الْأَخِيرِ: بِأَنَّهَا وَلَايَةٌ عَلَى مَنْ لَا يَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهِ وَ لَا يَصْرِفُ عَنْ مَالِهِ»، که فخر المحققین(ره) در ایضاح استدلال کرده به این که این ولایت، ولایت بر کسی است که نمی‌تواند چیزی را از خودش دفع کند، یعنی کسی که قدرتی بر امور خودش ندارد و نمی‌تواند از مالش، چیزی را برای خودش صرف کند، «و يستحيل من حكمة الصانع أن يجعل الفاسق أميناً يقبل إقراراته و إخباراته عن غيره»، کسی که بخواهد ولی شود، اگر حاکم شرع از ولی بپرسد این مال بچه را فروختی؟ بگوید: بله، باید قول او را بپذیرد، حال آیا شارع می‌تواند فاسقی را در این منصب قرار دهد، به طوری که امین تلقی شده و اقرارات و اخبارات او مورد قبول باشد؟ این استحاله دارد. «مع نصّ القرآن على خلافه، انتهى»، مضافاً به این که نصّ قرآن بر خلاف آن است.

«و لعلّه أراد بنصّ القرآن آية الركون إلى الظالم التي أشار إليها في جامع المقاصد»، شیخ(ره) فرموده: شاید مراد فخر المحققین(ره) از نصّ قرآن، آیه ركون به ظالم است، که در کتاب جامع المقاصد به آن اشاره شده است.

بیان استدلال این است که اگر بگوییم: شارع ولایت را برای ظالم جعل کرده، معنایش ركون شارع به این فاسق است، در حالی که در آیه می‌فرماید: وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا* که خود شارع ركون به فاسق را حرام دانسته است و اگر حرام شد، قبیح می‌شود و صدور قبیح هم از خداوند محال است. لذا اب اگر فاسق شد، مثل سائر مردم اجنبی می‌شود و ولایت ندارد.

در اینجا باز یک بیان لطیفی در کلمات امام(ره) برای استدلال به این آیه وجود دارد.

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده: «و في دلالة الآية نظر»، در دلالت آیه بر این آیه نظر و اشکال است، در وجه نظر وجوهی نقل شده، که یک وجهش این است که قبول نداریم که فاسق مصداق برای ظالم باشد، وجه دیگر که در کلمات امام(ره) آمده، این است که مراد از «ظلموا» در آیه شریفه حاکمین جور هستند، وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا*، یعنی الی ولایة الجور.

بعد امام(ره) فرموده: قرینه‌اش هم در دنباله آیه هست، که می‌فرماید: فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ* و باز در ذیل آیه می‌فرماید: وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ*.

وجه سوم این است که اگر گفتیم: تصرفات پدر در مال بچه، که نسبت به مال بچه یک عقدي انجام دهد، این را اصلاً قبول نداریم، که اسمش «ركون الي الظالم» باشد، چون در معنای ركون، مساله میل و اشتیاق هم هست. وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا*، یعنی خودتان را به ظالم گرایش ندهید، معتمد خودتان را ظالم قرار ندهید، حال اگر پدر تصرفاتی را انجام داد، این عنوان ركون را ندارد.

مرحوم ایروانی(ره) تعبیر لطیفی داشته و فرموده: اگر بگوییم: صرف این که پدر فاسق بیاید در مال بچه تصرف کند، ركون به فاسق و ظالم باشد، لازمه‌اش این است که اگر با فاسقی معامله انجام دهم، همین فاسق در بازار، این هم باید ركون به ظالم باشد، پس باید جمیع معاملات با فسقه باطل باشد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ